

Ideological contrasts and synonyms of the ode to the will of life by Abu al-Qasim al-Shabi Based on the perspective of Leslie Jeffries

Rahman Navazani.¹

Visiting professor of the Department of Arabic Language and Literature of Kashan University, Kashan, Iran.

Amirhossein Rasool Nia.

Associate Professor of the Arabic Department of Kashan University, Kashan, Iran.

Abstract

Linguistic processes are always involved in the creation of discourse categories based on a worldview and a kind of narration of the world. Linguistic processes of confrontation and synonymy play an important and effective role in shaping the worldview of texts. Leslie Jeffries (2010) is one of the few linguistics researchers who, by recognizing textual contrasts and how to regulate this textual phenomenon alongside the more established tools of critical discourse analysis, has drawn a model for gaining insight into the potential worldview impact of texts. In his model, Jeffries has expressed all kinds of negative, transitive, superlative, shifting, privileged, explicit, parallel, and comparison contrasts, as well as relational, expressive, and metaphorical synonyms. This research has investigated the process of oppositional and synonymous structures based on this theory by the method of critical stylistics and with the aim of explaining the worldview governing the text in the ode of the Will of Life by Abolqasem al-Shabi. The result of the research indicates that the examination of the conceptual relationships in the textual structure of the oppositions and synonyms of the mentioned ode is aimed at presenting worldview categories. Cognitive contrasts in the text in order to explain the discourse of concepts such as; Ambition and narrow-mindedness, exaltation and inferiority, hope and despair, struggle and resistance, life and death, also synonyms seek to shape the common worldview of the society in the fight against oppression and colonialism.

keywords:

Critical stylistics, opposition and parallelism, Jeffries, Abulqasem al-Shabi, Arada al-Hayat, ideology.

1. Corresponding author. Email: R.navazani@grad.kashanu.ac.ir.

تقابل و ترادف‌های ایدئولوژیک قصیده «ارادة الحياة» ابوالقاسم الشابی

با تکیه بر دیدگاه لسلی جفریز

رحمان نوازی^۱. (استاد مدعو گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان. ایران.)

امیرحسین رسول‌نیا. (دانش‌یار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان. ایران.)

چکیده

فرآیندهای زبانی، همواره در راستای ایجاد مقوله‌های گفتمانی با دیدگاه‌هایی مبتنی بر جهان‌بینی، درگیر ساختن نوعی روایت از جهان هستند. فرآیندهای زبانی تقابل و ترادف نقش مهم و مؤثری در شکل‌دهی جهان‌بینی متون دارند. لسلی جفریز (2010) از معدود محققان زبان‌شناسی است که با شناخت تقابل و ترادف‌های متنی و چگونگی تنظیم این پدیده متنی در کنار ابزارهای تثبیت‌شده‌تر تحلیل انتقادی گفتمان، الگویی را برای به دست آوردن بینش از تأثیر جهان‌بینانه بالقوه متون ترسیم کرده است. جفریز در راستای طرح مؤلفه‌های سبک‌شناسی انتقادی خود با هدف تحلیل انتقادی گفتمان به ارائه الگوهای توسعه‌یافته تقابل و ترادف پرداخته است. انواع تقابل‌های سلبی، انتقالی، تفضیلی، جابه‌جایی، امتیازی، صریح، موازی و تباین و هم‌چنین ترادف‌های ربطی، بیانی و استعاری الگوهای پیشنهادی جفریز در جهت کشف ایدئولوژی پنهان متن است. این پژوهش به‌روش توصیفی-تحلیلی و با هدف تبیین جهان‌بینی حاکم بر متن در قصیده «ارادة الحياة» اثر ابوالقاسم الشابی به بررسی فرآیند ساختارهای تقابل و ترادف بر اساس این نظریه پرداخته است. دستاورد پژوهش حاکی از آن است که بررسی روابط مفهومی در ساختار متنی تقابل‌ها و ترادف‌های قصیده مذکور در پی ارائه مفاهیم جهان‌بینانه است. تقابل‌های شناختی در متن در صدد تبیین مفاهیم گفتمانی؛ از جمله

¹ . R.navazani@grad.kashanu.ac.ir.

بلندنظری و تنگ‌نظری، تعالی و پستی، امید و یأس، مبارزه و ایستادگی، زندگی و مُردگی است، هم‌چنین ترادف‌ها در پی شکل‌دهی به اندیشه‌های مشترک جامعه در مبارزه با ظلم و استعمار است.

کلیدواژگان:

سبک‌شناسی انتقادی، تقابل و ترادف، جفریز، ابوالقاسم الشابی، ارادة الحياة، ایدئولوژی.

1. مقدمه

گفتمان، نتیجه فرآیندهای زبانی در ساختارهای فراجمله یا فرامتن است که واقعیت‌های اجتماعی را انعکاس می‌دهد. متن نوشتاری یا مقوله گفتاری گفتمان‌مدار با اهداف خاص به پیوند زبان، اندیشه و واقعیت می‌پردازد. نظام سیستماتیک گفتمانی با تحمیل سیستم‌های مفهومی و فکری خاص به‌نوعی محدودیت دست می‌زند که مانع از بروز جهان‌بینی‌های دیگر می‌شود. سبک‌شناسی انتقادی، رویکردی نوین برای تحلیل و بررسی شیوه‌ها بر پایه تحلیل گفتمان انتقادی است که نسبت به تحلیل انتقادی گفتمان در اهداف و ابزارها مشترک است. این رویکرد با هدف به‌دست‌آوردن ایدئولوژی به بررسی متن می‌پردازد.

لسلی جفریز (Lesley Jeffries) زبان‌شناس و استاد بازنشسته زبان‌شناسی دانشگاه هارد سفیلد (2022-1989) در سال 2010 با ارائه مؤلفه‌های ده‌گانه و با هدف کشف ایدئولوژی متن بر پایه تحلیل انتقادی گفتمان، گامی نوین در زمینه سبک‌شناسی انتقادی برداشت. یکی از مؤلفه‌های ده‌گانه و مهم او مؤلفه «ترادف و تقابل» است. این مؤلفه در نظر جفریز از اهمیت بالایی برای کشف جهان‌بینانه متون برخوردار است تا جایی که برای مؤلفه تقابل و ترادف، یازده الگوی زبانی جداگانه ارائه کرده است.

قصیده «ارادة الحياة» یکی از قصائد مهم سیاسی- اجتماعی ابوالقاسم الشابی (1909) است که تقابل و ترادف‌های زبانی آن از ویژگی‌های این قصیده محسوب می‌شود. شاعر از این ویژگی برای تبیین و القای ایدئولوژی‌های مبارزات سیاسی- اجتماعی خویش، مبتنی بر

گفتمان انتقادی استفاده کرده است. در پرتو اهمیت این مسأله، تحقیق حاضر می‌کوشد ضمن بررسی مؤلفه‌ی تقابل و ترادف‌های ایدئولوژیک این قصیده بر اساس الگوهای یازده‌گانه‌ی جفریز، به کشف مفاهیم جهان‌بینانه‌ی سروده‌ی الشابی و نقش آن در بیداری جامعه‌ی در مواجهه با نظام ظلم و سلطه‌ی پردازد و در رهگذر آن، گامی مثبت در فهم شعر عربی معاصر بردارد.

1.1. بیان مسأله

ابوالقاسم الشابی، شاعر تونسی، یکی از شاعران مشهور جهان عرب در قرن بیستم است. او با استعدادهای فراوانش در سن جوانی از دنیا رفت (فروخ، 1987م: 104) و مجموعه اشعار وی تحت عنوان «أغاني الحياة» در سال 1934 میلادی به چاپ رسید. الشابی که از طلایه‌داران مکتب رومانسیسم بود در جهان‌بینی خود، مقوله‌ی عشق و زندگی را برای بیان احساسات و بیداری مردم از خواب غفلت و ناآگاهی در گستره‌های اجتماعی و سیاسی و هم‌چنین مبارزه با سلطه‌پذیری به کار گرفت. عمومیت‌بخشی و ارائه‌ی اندیشه‌ی شاعر برای عموم بشریت از ویژگی‌های هنری شعر الشابی است (الحاوی، ج 4: ص 222). قصیده «ارادة الحياة» یکی از آثار ادبی مهم الشابی است که از ویژگی‌های برجسته این قصیده، سطح قابل توجه تقابل و ترادف‌ها در تبیین فلسفه‌ی زندگی، مبارزات سیاسی- اجتماعی و مواجهه با نظام‌های قدرت و سلطه است. با توجه به اهمیت این مسئله، تحقیق حاضر در تلاش است تا مؤلفه‌ی تقابل و ترادف‌های ایدئولوژیک این قصیده را بر اساس الگوهای یازده‌گانه‌ی زبانی لسللی جفریز بررسی کرده و به کشف مفاهیم جهان‌بینانه‌ی سروده‌ی الشابی و نقش آن در بیداری جامعه‌ی در مواجهه با استعمارزدگی پردازد. هم‌چنین این پژوهش می‌کوشد تا با رویکرد کیفی و روش توصیفی- تحلیلی بر پایه‌ی تحلیل انتقادی گفتمان، شیوه‌ای تازه و کاربردی در تحلیل متون ادبی در حوزه‌ی سبک‌شناسی انتقادی ارائه دهد تا در تحلیل دیگر متون ادبی نیز مورد استفاده قرار گیرد.

مهم‌ترین وجه تمایز این پژوهش نسبت به پژوهش‌های دیگر این است که این اولین پژوهشی است که مؤلفه‌ی تقابل و ترادف را- که خود از یازده الگوی زبانی برخوردار است-

از بین مؤلفه‌های ده‌گانه لسللی جفریز به‌عنوان محور نظری پژوهش در قصیده «إرادة الحياة» انتخاب نموده است.

1. 2. پرسش و فرضیه پژوهش

در پرتو آن چه گفته شد، پژوهش پیش‌روی، درصدد است به سؤالات زیر پاسخ دهد:

1. انواع تقابل و ترادف‌ها در قصیده «إرادة الحياة» طبق الگوی لسللی جفریز کدام‌اند؟
2. زبان تقابل و ترادف در اثر مذکور دارای چه جهان‌بینی یا ایدئولوژی است؟
3. با توجه به کاربست الگوی جفریز، مقوله‌های تقابلی و مفاهیم ترادفی در قصیده الشابی چه اهدافی را دنبال می‌کنند؟

پاسخ‌های احتمالی و اجمالی این پرسش‌ها نیز آن است که شاعر با به‌کارگیری انواع تقابل و ترادف‌های زبانی در این قصیده، به‌صورت نظام‌مند به تبیین و تقویت ایدئولوژی‌های سیاسی-اجتماعی جامعه خویش پرداخته است، به‌طوری که از این ابزار زبانی که ارتباط روشنی با جهان‌بینی متن دارد برای بیداری و آگاهی‌بخشی جامعه و تحریک و انگیزش مخاطبان خود در برابر نظام استعمار استفاده کرده است.

1. 3. پیشینه پژوهش

با بررسی‌های انجام‌شده، پژوهش‌هایی که با محوریت قصیده «إرادة الحياة» صورت پذیرفته است، نسبت به ویژگی‌های خاص ادبی آن قابل توجه نیست و علاوه بر این مؤلفه‌های لسللی جفریز- که در سال 2010 میلادی در اروپا مطرح شده است- در بین پژوهش‌گران فقط یک مورد، آن‌هم در حوزه ادبیات فارسی به کار گرفته شده است. در زیر به پژوهش‌هایی که با محوریت قصیده «إرادة الحياة» انجام شده است اشاره می‌شود:

با بررسی‌های انجام‌شده، مقاله‌ای به زبان عربی با عنوان «قصیده «إرادة الحياة» لأبي القاسم الشابی: دراسة سردية» توسط نعیم عموری، سناء کامل و احمد شعلان (2020م) نگاشته شده که

با بررسی داستانی و روایی قصیده «ارادة الحياة» به این نتیجه رسیده‌اند که این اثر از انسجام متن بالایی توسط خط روایت برخوردار است. مقاله‌ای دیگری نیز به زبان عربی با عنوان «بلاغة الأمل في قصيدة «إرادة الحياة» لأبي القاسم الشابي» توسط شکری محبوبت (2023) نگاشته شده که به بررسی نحوه شکل‌گیری بافت زبانی، استعاری و تصویری مقوله «امید» در شعر الشابی بر اساس استعاره‌های تصویری لیکاف و جانسون پرداخته است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که بُعد انقلابی در دو بیت معروف از قصیده «إرادة الحياة» ریشه‌های عمیق‌تری دارد که از فضای استعاری-خیالی شعر الشابی سرچشمه می‌گیرد.

پژوهش‌هایی نیز به زبان فارسی با موضوعیت قصیده یادشده نگاشته شده است؛ از جمله مقاله «قصیده ارادة الحياة در حوزه بررسی ساختاری داستانی و موسیقایی»، نوشته هومن ناظمیان (1388) که از مهم‌ترین نتایج این پژوهش، وجود انسجام داستانی متن و فضا سازی موسیقایی این اثر است. همچنین مقاله «جلوه‌های پایداری در شعر ابوالقاسم الشابی» توسط عبدالعلی آل بویه لنگرودی (1389) نگاشته شده که به بررسی کلی اشعار الشابی در حوزه ادبیات پایداری پرداخته و نمودهای مقاومت را در اشعار وی واکاوی کرده است. پژوهشی دیگر نیز در حوزه ادبیات تطبیقی با عنوان «بررسی و تحلیل نمادین طبیعت‌گرایی در شعر ملک‌الشعراى بهار و ابوالقاسم الشابی» توسط براتی باقرآباد و معصومه ملوک (1399) انجام شده است که نگارندگان به این نتیجه رسیده‌اند که نگرش به طبیعت در دیدگاه دو شاعر از نگاه رمانتیک نشأت گرفته است و پدیده‌های طبیعی در شعر دو شاعر در وجه نمادین به کار گرفته شده‌اند و پیام آن‌ها، حفظ امید و بیداری روح ملت‌هاست.

درباره کاربست نظریه لسانی جفریز فقط یک مورد پژوهش، آن‌هم در حوزه ادبیات فارسی انجام شده است که طی آن مقاله‌ای با عنوان «تحلیل مدیر مدرسه آل‌احمد بر مبنای سبک-شناسی انتقادی» توسط که علیرضا نبی‌لو و فرشته دادخواه (1389) نگاشته شده است.

نگارندگان این مقاله با بررسی موردی رمان یادشده بر اساس مؤلفه‌های تحلیل انتقادی گفتمان لسللی جفریز به کشف ایدئولوژی‌های پنهان آن پرداخته‌اند.

بر اساس پیشینه ارائه‌شده، پژوهشی که به بررسی قصیده «ارادة الحیة» بر اساس نظریه‌های تحلیل انتقادی گفتمان پرداخته باشد، یافت نشد. هم‌چنین این اولین پژوهشی است با محوریت الگوهای یازده‌گانه مؤلفه تقابل و ترادف لسللی جفریز صورت گرفته است.

2. بحث

در راستای تبیین چارچوب نظری پژوهش در ادامه، مؤلفه‌های رویکرد لسللی جفریز مورد بحث قرار می‌گیرد.

2. 1. مؤلفه‌های لسللی جفریز

لسلی جفریز، زبان‌شناس و استاد بازنشسته زبان‌شناسی دانشگاه هارد سفیلد (1989-2022) در سال 2010 مؤلفه‌های پیشنهادی خود را در زمینه سبک‌شناسی انتقادی مطرح کرد. مؤلفه‌های ده‌گانه گفتمان انتقادی لسللی جفریز عبارت‌اند از: نام‌دهی و توصیف‌کردن، بازنمایی کنش‌ها و حالات و وضعیت‌ها، ترادف و تقابل، مثال‌آوردن و نام‌بردن، اطلاعات و نظرات مهم، معانی ضمنی و حقایق مسلم، منفی‌سازی، فرضیه‌سازی، ارائه سخنان و افکار دیگران و بازنمایی زمان، مکان و جامعه. جفریز معتقد است که «ابرازهای ارائه‌شده توسط او در کشف محتوای جهان‌بینانه متن کمک می‌کنند» (جفریز، 2010: 37). نکته دیگری که جفریز به آن اشاره می‌کند رابطه مؤلفه‌های وی با زبان فنی متن است؛ «هر جا که زبان فنی حضور دارد این مؤلفه‌ها مفید خواهند بود» (همان: 36)، بدین ترتیب متنی‌هایی که از زبان فنی و ادبی برخوردارند، ظرفیت بیش‌تری برای بررسی بر اساس مؤلفه‌های جفریز دارند. هماهنگی بین ایدئولوژی و اثر ادبی باعث ارتقای ایده و در عین حال اثربخشی مضاعف می‌شود.» (اسماعیل، 1974: 18).

2. 2. الگوی تقابل و ترادف لسللی جفریز

مؤلفه‌های تقابل و ترادف‌های ایدئولوژیک لسلی جفریز بر مجموعه‌ای از یازده الگوهای نحوی مبتنی است. ساختارهای نحوی می‌توانند معانی ضمنی را منتقل کنند (Jeffries, 2010: 183). جفریز، ابتدا به تقسیم بندی انواع تقابل و ترادف و نام‌گذاری آن‌ها پرداخته است و سپس هر یک از آن‌ها را با ارائه الگوی نحوی بر اساس مقادیر مفهومی X و Y معرفی نموده است. در واقع مقادیر X و Y جایگزین مفاهیمی است که هر پژوهشگری با جایگزینی آن‌ها به نحوه ساختار الگوی نحوی لسلی جفریز پی می‌برد. این پژوهش نیز الگوهای جفریز را با ترسیم جدول و بیان مقادیر X و Y معرفی نموده است و از بیان مثال برای هر یک از مقادیر به علت ظرفیت محدودتر نوشتاری این تحقیق خودداری نموده است. جفریز برای برای تقابل‌ها، هشت نوع دسته‌بندی و ترادف‌ها سه نوع دسته‌بندی مبتنی بر الگوهای زبانی گوناگون ارائه کرده است که در ادامه به تشریح آن‌ها پرداخته می‌شود.

2.2.1. تقابل‌ها

خاستگاه تقابل‌ها در بلاغت سنتی همان تضادها هستند. در بلاغت سنتی، کلمات متضاد در کنار یکدیگر به کار می‌رود. «در متناقض‌نما یکی از طرفین، مفهومی را ثابت و دیگری آن را نفی می‌کند؛ مانند هست و نیست؛ ولی بین دو طرف این تناقض حقیقتی مشترک است که می‌توان آن را از راه تفسیر و تأویل به سخنی معنادار و با ارزش تبدیل کرد» (Simpson, 1989: 185). عبدالقاهر جرجانی با نگاهی تازه‌تر به تبیین تضادها پرداخت و وجود دلالت‌های معنایی را در به کارگیری الفاظ مترادف و متضاد مطرح کرد؛ در نتیجه شرایط ایده‌آل برای به کارگیری آن‌ها را بدیع و تازه‌بودن دانست (جرجانی، 1405ق: 166). درباره رابطه متناقض‌نما با لفظ و معنا نیز «شاعر با بهره‌گیری از متناقض‌نما، زبان عادی و فرسوده را به کلامی شگفت‌انگیز و غریب تبدیل می‌نماید و در این صورت نه تنها لفظ توجه‌انگیز می‌شود، بلکه معنی نیز اعتدال می‌یابد» (حسینی و صدقی، 1399: 56-36).

امروزه، دانشمندان زبان‌شناسی در حوزه تحلیل انتقادی گفتمان و سبک‌شناسی انتقادی، نگاه کاربردشناسانه‌تری به تضاد و متناقض‌نما دارند؛ از جمله لسلی جفریز که بر کشف ایدئولوژی یا جهان‌بینی تضادها و متناقض‌ها تأکید دارد. به همین علت واژه تقابل را به جای تضاد به کار می‌برد. اگر چه جفریز بر این باور است که «تاکنون تعداد کمی از محققان از جمله خودش و دیویس (2008، 2007) ایجاد تقابل‌های متنی را شناخته‌اند و توانسته‌اند چگونگی تنظیم این پدیده متنی را در کنار ابزارهای تثبیت‌شده‌تر تحلیل انتقادی گفتمان به‌عنوان روشی برای به دست آوردن بینش از تأثیر جهان‌بینانه بالقوه متون بر روی خوانندگان یا شنوندگان ترسیم نمایند» (جفریز، 2010: 108).

در ادامه، به معرفی الگوهای زبانی «تقابل‌ها» در شکل 1-2 پرداخته می‌شود (همان: 95).

شکل (1-2)

انواع تقابل‌ها	الگوی زبانی تقابل‌ها	مثال
تقابل سلبی	X نه Y؛ برخی از X، نه Y؛ مقدار زیادی از X، فقدان Y و ...	«خانه نه خشت»
تقابل انتقالی	تبدیل X به Y؛ X می‌شود Y؛ از X به Y	«تبدیل آب به می»
تبدیل تفضیلی	X بیشتر از Y؛ X کمتر از Y	«احمق‌تر از شیطان»
تقابل جابه‌جایی	X به جای Y	«طلایی به جای زرد»
تقابل امتیازی	علی‌رغم X، Y؛ هنوز Y؛ X همچنان Y	«به‌رغم عصبانیتش رقصید»
تقابل صریح	X در تضاد با Y؛ X در تقابل با Y و ...	«فولاد در تقابل آب»
موازی بودن	او X را دوست دارد، آن دیگری Y را دوست دارد؛ خانه شما X است، خانه من Y است	«او ماء‌الشعیر دوست داشت. آن دیگری آب‌میوه دوست داشت»
تباين	X بلکه Y	«او جوان بود و بلکه زشت»

2.2.2. ترادف‌ها

ترادف در لغت به معنای پشت سرهم آمدن چیزی پس از چیز دیگری است به همین علت هر مقوله‌ای که پشت سر مقوله دیگری قرار بگیرد در ردیف آن خواهد بود (رازی، 1415ق: 131). برخی، علت پیدایش و به کارگیری ترادف در زبان را در وضع اولیه واژگان دانسته‌اند. گاهی قبیله‌ای برای یک معنای واحد دو لفظ یکسان و مساوی را به کار می‌بردند و علت آن این بوده‌است که عرب در اوزان شعر و وسعت تصرف در عبارتها به آن نیاز داشته‌است (ابن جنی، 1415ق: 373). جرجانی، درباره نظم و ترادف معتقد است که مقصود از چینش الفاظ در کنار هم، صرفاً نظم ظاهری نیست؛ بلکه دلالتی است که طبق آن الفاظ به آن وابسته هستند (جرجانی، 1405ق: 105).

نگرش جفریز به ترادف به عنوان یک پدیده فرازبانی در سطح تحلیل انتقادی گفتمان است. پیشنهادهاى او در این زمینه جدایی بین زبان و گفتار را بدیهی فرض می‌نماید (جفریز، 2010: 106). جفریز مانند تقابل‌ها بر نگرش جهان‌بینانه به ترادف‌ها و کشف ایدئولوژی پنهان آن‌ها در راستای فرآیندهای زبانی و سنجش مبتنی بر الگوهای ارائه‌شده، تأکید دارد. علاوه بر این فرآیندهای ترادفی می‌توانند در پیوستگی و شبکه‌سازی مفاهیم نیز نقش مؤثری داشته باشند. شبکه معنایی می‌تواند دیدگاه‌های خاصی را به خواننده القا کند (Jeffries, 2010: 88). وی درباره کمیت ترادف‌ها این‌گونه بیان می‌کند: «به نظر می‌رسد عوامل ترادف، تعداد کم‌تر و دامنه محدودتری دارند (جفریز، 2010: 100). ترتیب استفاده از واژگان هم بر کشف معنای پنهان مؤثر است. «ترتیب واژگان در جملات تأثیر به‌سزایی بر تأکید موضوعات دارد» (Jeffries, 2010: 117).

الگوی زبانی ترادف‌ها در دسته‌بندی‌های جفریز در شکل 2-2 ترسیم شده است (همان:

100).

شکل 2-1

الگوها و مثال‌های زبانی		
انواع ترادفها	ترادفها	مثالها
ترادف ربطی تأکیدی	X هست Y؛ X به نظر می‌رسد Y باشد؛ X شده Y؛ آشکار شد Y است؛ Z ایجاد کرد ZYX فکر می‌کند ZYX باعث شد X بشود Y و ...	«آن پرنده یک شاهین هست»؛ «آن پرنده یک شاهین به نظر می‌رسد»؛ «با بررسی مدارک، شده که او قاتل است»؛ «با بررسی مدارک، آشکار شد که او قاتل است»؛ «این اختراع ایجاد کرد انقلابی در صنعت»؛ «این اختراع فکر می‌کند انقلابی در صنعت ایجاد کرد»؛ «تصادف باعث شد که او دیر به محل کار برسد» و ...
ترادف عطف بیانی	X، Y، Z و ...	«دانش، قدرت و ثروت، سه عامل مهم در زندگی انسان هستند»
ترادف استعاری	X هست Y؛ مورد X از Y؛ شبیه Y است و ...	«زمان، پول است»؛ «زمان مورد استفاده برای کسب پول است»؛ «زمان مثل پول ارزش مند و محدود است»

3. پردازش تحلیلی قصیده ارادة الحياة

سبک‌شناسی انتقادی نیز مانند تحلیل انتقادی گفتمان در پی یافتن جهان‌بینی یا ایدئولوژی پنهان متن است. «تنها تفاوت سبک‌شناسی انتقادی با تحلیل انتقادی گفتمان این است که سبک‌شناسی انتقادی به زبان ادبی توجه دارد ولی تحلیل انتقادی گفتمان بیشتر زبان را در کاربرد غیر ادبی‌اش بررسی می‌کند» (فتوحی، 1392: 190). یکی از ویژگی‌های ادبی قصیده «ارادة الحياة» ابوالقاسم الشابی ترادف و تقابلهایی است که درک عمیق‌تر آن‌ها، نیازمند بررسی

سبک‌شناسانه بر پایه تحلیل انتقادی گفتمان در نتیجه کشف لایه معنای ایدئولوژیک آن‌ها است. گاه یک ویژگی زبانی در متن خواننده را تشویق می‌کند که فراتر از معنای ظاهری متن به معنای پنهان متن و دلالت آن بیانیشد (یحیوی، 1998م: 117). در این بخش به تحلیل نمونه‌هایی که از قصیده مذکور اقتباس شده است بر اساس الگوی زبانی جفریز پرداخته می‌شود. ابتدا، شواهد فرآیند تقابل‌ها و آن‌گاه شواهد فرآیند ترادف‌ها، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

3. 1. فرآیند تقابل

در ادامه شواهد یافت‌شده با توجه به انواع فرآیند تقابل در سروده مورد کاوش مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

3. 1. 1. تقابل سلبی

ساختار تقابل سلبی معیارمندی که جفریز به عنوان ابزاری نحوی برای سنجش، پیشنهاد می‌کند انواع روابط متنی از جمله؛ «X نه Y»؛ «برخی از X، نه Y»؛ «مقدار زیادی از X، فقدان Y» است. این الگوها به ترتیب شامل مثال‌های «این پرند ققنوس نیست»؛ «برخی از دانش‌آموزان در کلاس حاضر نبودند»؛ «کشور در صلح بود؛ اما هیچ‌کس احساس امنیت نمی‌کرد» است. دیدگاهی که توسط جفریز در این نوع مثال‌ها مطرح می‌شود تقابلی است که بر منحصربودن و تأکید آن دلالت دارد. «عاملی که سبب نفی می‌شود، تمایل دارد نوع منحصر به فرد متقابل از تقابل مکمل را ایجاد کند» (همان: 102).

الشابی در بیت دهم و یازدهم در قصیده «ارادة الحياة» وقتی که زمین را مادر خطاب می‌کند، سؤالی از او مبنی بر رضایت‌داشتن از انسان می‌پرسد. زمین، پاسخی به او می‌دهد که از تقابل سلبی برخوردار است. شاعر با زبانی استعاری و با به‌کارگیری اسلوب نفی این‌گونه می‌گوید:

فَلَا الْأَفْقُ يَخْضُنُ مَيْتَ الطُّيُورِ	وَلَا النَّحْلُ يَلْتُمُ مَيْتَ الزَّهْرِ
وَلَوْلَا أُمُومَةُ قَلْبِي الرَّؤُومِ	لَمَا ضَمَمْتَ الْمَيْتَ تِلْكَ الْحَفَرِ

(الشابی، 2005: 75)

(ترجمه): «نه کرانه‌ای، پرنده مُرده را در آغوش می‌گیرد و نه زنبوری به گل‌های مرده، بوسه‌ای می‌زند و اگر قلب مهربان من نبود قطعاً، هیچ قبری، مردگان را در آغوش نمی‌گرفت».

همان‌گونه که جفریز معتقد است نفی مقوله X و قراردادن مقوله Y به جای آن، متن را در تقابلی سلبی قرار می‌دهد. در عبارت مذکور، بیت «فَلَا الْأُفُقُ يَحْضُرُ مَيْتَ الطُّيُورِ؛ وَلَا التَّخْلُ يَلِيْمُ مَيْتَ الزَّهْرِ» در جایگاه نفی و در مقابل اش بیت «وَلَوْلَا أُمُومَةُ فَلَيْبِي الرَّؤُومُ؛ لَمَا ضَمَّتِ الْمَيْتَ تِلْكَ الْحَفَرُ» در موضع اثبات قرار گرفته است. به عبارت دیگر در بیت اول شاعر به آغوش کشیدن پرنده‌گان مرده را توسط افق و بوسیدن گل‌های مرده توسط زنبورها را نفی می‌کند و در بیت دوم، جایگاه مهربانی زمین را ثابت می‌کند و می‌گوید: اگر مهر زمین، نبود گورها، مردگان را در آغوش نمی‌گرفتند؛ بنابراین، کارکرد تقابلی این دو بیت سلبی است.

در این مصراع اول، شاعر از تقابل سلبی استفاده کرده است تا بر این نکته تأکید کند که «افق» که به‌طور نمادین به عنوان «بی‌کرانه‌ها» در نظر گرفته می‌شود، پرنده‌های مرده را در آغوش نمی‌گیرد. این نفی، تأکیدی بر انحصاریت افق در پذیرش زندگی و طرد مرگ است. در واقع این مصراع با نفی پذیرش پرنده‌های مرده توسط افق بر تضاد بین زندگی (پرنده‌های زنده که می‌توانند پرواز کنند) و مرگ (پرنده‌های مرده) تأکید می‌کند و این تضاد را برجسته می‌سازد. در این مصراع دوم ساختار نفی به کار رفته است تا بر انحصاریت رابطه بین زنبورها و گل‌های زنده تأکید کند. تضاد بین گل‌های زنده که زنبورها به سمت آن‌ها جذب می‌شوند و گل‌های پژمرده که از سوی زنبورها نادیده گرفته می‌شوند، نشان‌دهنده نوعی تقابل بین زندگی و طراوت در برابر مرگ و فساد است. در مصراع چهارم نیز شاعر به شرطی اشاره می‌کند که در صورت نبود عشق مادرانه، گورها که به طور نمادین به عنوان پذیرنده مردگان در نظر گرفته می‌شوند هرگز مردگان را در بر نمی‌گرفتند. این مصراع به نوعی تقابل بین مرگ و عشق می‌پردازد به گونه‌ای که اگر عشق و مهربانی قلب نباشد حتی زمین هم آغوش خود را از مردگان را سلب می‌کند.

3. 1. 2. انتقالی

گونه دیگری از انواع تقابل که توسط جفریز بیان می‌شود، تقابل انتقالی است که فرآیند نحوی این نوع تقابل در ساختار جمله به این صورت است: تبدیل «X به Y»؛ «X می‌شود Y»؛ «از X به Y». این الگوها را می‌توان با به ترتیب با این مثال‌ها ارائه کرد: «کرم، تبدیل به پروانه می‌شود»؛ «با دیدن شواهد جدید، باور خود را تغییر داد»؛ «او به تدریج بر ترس خود غلبه کرد». در همه این مثال‌ها، دو وضعیت وجود دارد که X به عنوان وضعیت اولیه و Y به عنوان وضعیت نهایی است. فاصله گرفتن از گزاره اول تقابل و حرکت به سمت ایدئولوژی گزاره دوم کارکرد این نوع تقابل است (جفریز، 2010: 103).

شاعر در بیت بیست و یکم، نگران از دست رفتن فرصت‌هاست و از شب، این‌گونه سؤال می‌کند:

سَأَلْتُ الدُّجَى: هَلْ تُعِيدُ الْحَيَاةَ لِمَا أَدْبَلْتَهُ رَبِيعَ الْعُمُرِ؟
(الشابی، 2005: 75)

(ترجمه): «از تاریکی شب پرسیدم: آیا زندگی دوباره به آنچه بهار عمر آن را پزمرده کرده است، بازمی‌گردد»

در این بیت «أدبل» و «رَبِيع» در تضاد صریح با یکدیگرند و هم‌چنین «الدُّجَى» در تضاد مفهومی با دو واژه «الْحَيَاةُ» و «رَبِيع» است ولی تضاد کلی و برجسته متن در موضع تقابل انتقالی است؛ زیرا مفاهیم متضاد متن با به‌کارگیری اسلوب استفهام در جریان انتقال از یک مقوله به مقوله دیگر می‌باشد. شاعر از انتقال به نقطه آغاز عمری که سپری شده، سخن می‌گوید که عملاً غیرممکن است. غیرممکن بودن این انتقال خود تقابل بزرگی را در ذهن خواننده ایجاد می‌کند. تأثیر جهان‌بینانه این تقابل زمانی برجسته می‌شود که شاعر از «الدُّجَى» که به معنای شب تاریک بی‌ماه و ستاره است و بدون روشن‌گری پیوسته در حال ایجاد یأس و سرخوردگی در جامعه است، سؤال می‌کند:

فَلَمْ تَتَّكِلْمْ شِفَاهُ الظَّلَامِ

وَلَمْ تَتَرْتَمِ عَدَارَى السَّحَرِ

(همان: 75)

(ترجمه): «پس لب‌های تاریکی سخن نگفتند و دوشیزگان سپیده‌دم نغمه‌سرایبی نکردند». خواننده در موقعیتی قرار می‌گیرد که این تقابل ایدئولوژیک را درک می‌کند به گونه‌ای که از عناصری القاگر ناامیدی و سرسپردگی فاصله می‌گیرد و به سوی عناصری که گفتمان امیدبخش و سرافرازانه دارند، انتقال وضعیت می‌دهد. به همین دلیل شاعر با اطمینان از این انتقال وضعیت در ابیات بعدی به سراغ عنصر جنگل می‌رود تا در انتقالی ایدئولوژیک از او سؤال کند.

3.1.3. تقابل تفصیلی

تقابل تفصیلی به انتخاب یک گزینه در مقایسه با گزینه‌های دیگر بر اساس ترجیحات شخصی یا اولویت‌های شخصی، اشاره دارد. به‌طور ساده، وقتی دو یا چند گزینه وجود دارد و تنها باید یکی را انتخاب نمود، این انتخاب ترجیحی را تقابل تفصیلی می‌نامیم. تقابل تفصیلی، می‌تواند تحت تأثیر عوامل مختلفی مانند ارزش‌ها، علاقه‌ها و باورهای شخصی قرار بگیرد. در فرآیند تقابل تفصیلی، رویارویی واژه‌های متقابل با یسوند تفصیلی یا عالی می‌باشد. این نوع تقابل بیش‌تر در میان صفات قابل مشاهده است. در این تقابل به سنجش وضعیت X نسبت به Y پرداخته می‌شود؛ به‌طور مثال در جمله «علی، باهوش‌تر از محمد است»، این تقابل به‌صورت افزایشی است و در جمله «هوا، امروز سردتر از دیروز است» این تقابل به‌صورت کاهش‌ی است. این موارد با استفاده از قیود تأکیدی یا اشکال صفات تفصیلی و عالی که تأثیر و تأکید بیش‌تری در متن ایجاد می‌کنند، مشخص می‌شود (جفریز، 2010: 98).

تقابل‌های تفصیلی در قصیده‌الشابی میان زندگی پویا و مرده، انسان آزاده و خاموش، زندگی و مرگ مشهود است. به عنوان مثال در بیت زیر به تقابل بین زندگی پویا و زندگی مرده اشاره می‌کند:

هُوَ الْكَوْنُ حَيٌّ ، يُحِبُّ الْحَيَاةَ وَيَحْتَقِرُّ الْمَيِّتَ مَهْمَا كَبُرَ
(الشابی، 2005: 75)

(ترجمه): « جهان زنده است، دوستدار زندگی است و مرده را هرچقدر هم بزرگ باشد، تحقیر می‌کند».

او از عبارت «الْكَوْنُ حَيٌّ» (جهان زنده است) استفاده می‌کند تا بر پویایی و جنب‌وجوش زندگی تأکید کند. این زندگی نه تنها وجود دارد؛ بلکه «يُحِبُّ الْحَيَاةَ» (دوستدار زندگی است) و این نشان‌دهنده ارزش‌گذاری مثبت و تفضیلی شاعر نسبت به حالت زنده و فعال است. در مقابل، شاعر به حالت مرده اشاره می‌کند که تحقیر می‌شود حتی اگر در اندازه و اهمیت بزرگ باشد. این نشان‌دهنده نگرش منفی و تفضیلی شاعر نسبت به مرگ و انفعال است. در این‌جا، زندگی پویا به‌عنوان حالتی برتر و قابل ترجیح نسبت به مرگ و انفعال ارائه شده است.

3. 1. 4. تقابل جابه‌جایی

نوع دیگری از انواع تقابل‌ها که جفریز نام می‌برد، تقابل جابه‌جایی است که فرآیند نحوی این نوع تقابل در ساختار جمله به صورت X به جای Y است. به عنوان مثال در جمله «مادر به جای پدر»، شاهد تقابلی هستیم که وضعیت‌ها را جابه‌جا می‌کند، بدین‌گونه که در برخی جوامع سنتی، ممکن است از «مادر» به جای «پدر» برای اشاره به سرپرست خانواده استفاده شود حتی اگر پدر حضور داشته باشد. این نشان‌دهنده نقش محوری مادر در خانواده در آن جوامع است.

در این تقابل، عامل تقابل صریح «به‌جای» در جمله وجود دارد. آنچه در این نوع تقابل مورد بحث قرار می‌گیرد، تاثیر گزینش یکی بر دیگری است. «خواننده در مواجهه با این نوع تقابل به این جهان‌بینی فکر می‌کند که معنای حقیقت در گزاره‌ها کدام است. هر دو گزاره در تقابل جابه‌جایی جهان‌بینی در تاریخ بشر شواهدی دارند» (جفریز: 103).

شاعر در بیت هجدهم، کسانی را که به زندگی بی تفاوتند، تهدید به نفرینِ عدم و نیستی می‌کند.

فَوَيْلٌ لِّمَنِ لَمْ تُشَفِّهُ الْحَيَاةُ مِنْ لَعْنَةِ الْعَدَمِ الْمُتَّصِرِ!
(الشابی، 2005: 75)

(ترجمه): «پس وای بر کسی که زندگی او را به حرکت در نیاورده است از نفرینِ سرسخت نیستی».

جمله در تقابل جابه‌جایی است و حرف جر «مِنْ» به معنای «به جای» این کارکرد جابه‌جایی در ایجاد این تقابل ایجاد کرده است. چون محور اصلی آن تقابل صریح جابه‌جایی و حرکت از زندگی بدون تلاش به سمت عدم است. در این بیت «الحياة» به معنای «زندگی» در تقابل با «العدم» به معنای «نیستی» و «المتصّر» به معنای «سرسخت» است با «تَشَفُّهُ» به معنای «اشتیاق» در تقابل ضمنی قرار گرفته‌اند و تقابل القاگر این مفهوم است که انسان اگر برای به دست آوردن سعادت خود پیروز نشود، شکست خورده عدم خواهد شد. گرچه واژه «الحياة» بیت مذکور به عنوان نشانه و رمز، خواننده را به سمت عنوان قصیده؛ یعنی «ارادة الحياة» برای بازگشایی آن ارجاع می‌دهد. این ارجاع، طبیعتاً ذهن خواننده را با مفاهیم متضاد آن یعنی عدم و نیستی نیز درگیر می‌کند. این نوع، فرآیند خلاقانه در شعر بر دو محور اساسی عنوان و متن بنا شده است (یعقوب، 2004: 100).

در بیت یادشده مفاهیم پس‌زمینه‌ای در تقابل‌ها با ظهور واژگان متضاد و با پوشش زبانی استعاری در حال تولید مفاهیم ایدئولوژیک هستند. جهان‌بینی متن مذکور در انعکاس یک انتخاب مهم است؛ در نتیجه خواننده تحت تاثیر گزینه عدم و نیستی، زندگی جاودانه را برگزیند.

3. 1. 5. تقابل امتیازی

ساختار متنی تقابل امتیازی توسط جفریز به شکل: «علی رغم X, Y»؛ «هنوز Y»؛ «X هم چنان Y» ارائه می‌شود که به ترتیب نشان‌گر مثال‌های زیر است:

«علی رغم بارش شدید باران، مسابقه فوتبال لغو نشد؛ بازی هم چنان در حال برگزاری است»؛ «با وجود خستگی و تمرکز ضعیف، او به مطالعه خود ادامه داد»؛ «او الگوی بسیاری از دانش‌آموزان روستا بود و نشان داد که با پشتکار و عزم راسخ می‌توان به هر هدفی دست یافت». در مثال‌ها یادشده نوعی موقعیت مشابه دیده می‌شود که به صورت تقابلی بیان شده‌اند. «ساختارهای موازی می‌توانند برای یکی کردن دو ایده با قراردادن آن‌ها در موقعیتی مشابه با شیوه بیان غیریکسان به کار روند» (جفریز: 93). جفریز در تأثیر ایدئولوژیک این نوع تقابل، معتقد است که ساختار موازی تأثیر مشابهی دارد؛ ولی خواننده کارهای بیش‌تری برای انجام دارد؛ در نتیجه تغییری منطقی برای برابر کردن این تقابل وجود دارد، هرچند تا حدودی پنهان است و این پیام تقابل موازی در متن است.

در بیت دوازدهم شاعر با به کارگیری مجاز و بیانی استعاری، از زمین این‌گونه سوال می‌کند:

وَقَالَتْ لِي الْأَرْضُ لِمَا سَأَلْتُ: أَيَا أُمُّ هَلْ تُكْرِهِينَ الْبَشَرَ؟
(الشابی، 2005: 75)

(ترجمه): «وقتی از زمین سؤال کردم که ای مادر! آیا از بشر متنفری؟».

این بیت مطابق الگوی جفریز به صورت «علی رغم X, Y» در الگوی تقابل امتیازی قرار دارد. هر دو مصرع بیت مذکور در یک ساختار موازی قرار گرفته‌اند که به تبیین دو دیدگاه مختلف می‌پردازد. در مصرع اول، زمین به عنوان یک موجود زنده و سخن‌گو معرفی می‌شود که با شاعر صحبت می‌کند. این بیانی استعاری و شاعرانه است که زمین را به عنوان «أم» (مادر) خطاب می‌کند و در جمله دوم، شاعر از زمین سوال می‌پرسد که آیا از بشر نفرت دارد یا خیر. این بیان مستقیماً به نگرانی‌ها و پرسش‌های انسانی درباره رابطه زمین و بشر اشاره دارد. استفاده از «أم» برای خطاب قراردادن زمین، نشان‌دهنده رابطه عمیق و محبت‌آمیز بین انسان و طبیعت است. این ایدئولوژی، ایده هم‌زیستی و احترام به طبیعت را تقویت می‌کند. از سوی

دیگر سوال شاعر، مبنی بر این که آیا زمین از بشر نفرت دارد به نگرانی‌های اجتماعی و زیست‌محیطی اشاره دارد که بشر با رفتارهای خود به زمین آسیب می‌زند. این ایده به تقابل بین رفتارهای مخرب انسان و طبیعت اشاره می‌کند. استفاده از این تقابل باعث می‌شود که تغییری منطقی و برابر بین این دو دیدگاه ایجاد شود و اهمیت هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و احترام به طبیعت بیش‌تر به چشم آید.

3. 1. 6. تقابل صریح

طبق دیدگاه جفریز تقابل صریح از ساختارهای موازی و واژه «درمقابل»، بنابر روش «X» در تضاد با «Y» و «X» در تقابل با «Y» و... ایجاد می‌شود. به عنوان مثال در جمله «فیلم کم‌دی در تضاد با فیلم تراژدی است» شاهد تقابل وضعیت‌ها هستیم؛ ولی در این تقابل انتظار می‌رود که یک گزینه، درست و گزینه دیگری نادرست باشد. اگرچه به اعتقاد جفریز این دسته از تقابل‌ها نمونه اصلی تضاد هستند؛ به این معنا که در اصطلاحات منطقی منحصر به فرد هستند، به گونه‌ای که اگر شما X نباشید، باید Y باشید. این گونه تقابل‌ها توسط سیاست‌مداران و روزنامه‌نگاران و دیگران که تمایل دارند جهان را از نظر جهان‌بینانه به روش ساده ارائه کنند بیش از حد مورد استفاده قرار می‌گیرد (جفریز، 2010: 98).

در بیت هشتم، شاعر، تأکید می‌کند کسانی که پیشرفت را دوست ندارند تا ابدیت در عقب‌ماندگی زندگی می‌کنند:

وَمَنْ لَا يُجِبِّ صُعُودَ الْجِبَالِ يَعِشُ أَبَدَ الدَّهْرِ بَيْنَ الْحُفَرِ
(الشابی، 2005: 75)

(ترجمه): «و هر کس که صعود به قله‌ها را دوست نداشته باشد تا ابد میان گودال‌ها زندگی خواهد کرد».

در این بیت، واژگان «الجبال» و «الحفر» به دلیل وضوح تضاد در جهت بلندی و پستی از نوع تقابل صریح هستند. کوه‌ها، نمادی از بلندی و عظمت هستند و گودال‌ها، نمادی از

پستی و انفعال هستند. این تقابل، نشان‌دهنده تضاد بین تلاش برای رسیدن به اهداف بلند و پذیرش زندگی در سطح پایین و بدون تلاش است. شاعر در اثر خود از واژگان ساده برای معانی عمیق استفاده کرده است (الحاوی، 1980 ج4: ص 227).

این بیت به وضوح ایدئولوژی تلاش و پشتکار را ترویج می‌کند. کسی که به دنبال اهداف بلند است (صعود به کوه‌ها)، به زندگی با ارزش و پر معنا دست می‌یابد. از سوی دیگر، نقدی صریح به کسانی است که از تلاش و همت دوری می‌کنند. زندگی در گودال‌ها به معنای انفعال و پذیرش وضعیت موجود بدون تلاش برای بهبود آن است.

3. 1. 7. تقابل موازی بودن

ساختار روش‌مند دیگری که جفریز به عنوان ابزاری نحوی برای سنجش تقابل‌های موازی پیشنهاد می‌کند که در آن، جمله‌های «او X را دوست دارد، آن دیگری Y را دوست دارد»؛ «خانه X است، خانه من Y» است مثلاً در جمله «او ماءالشعیر، دوست داشت، آن دیگری آب‌میوه، دوست داشت»، دو مقوله «او» و «آن دیگری» به دو موضوع X و Y به گونه‌ای مرتبط می‌شوند که در عین شباهت آب‌میوه و ماءالشعیر، تفاوت مفهومی آن‌ها ارائه می‌شود. ساختار موازی از نظر جفریز برای مقایسهٔ دوسبک یا دو مقوله استفاده می‌شود و در این نوع تقابل از مخاطب خواسته شده که شباهت‌های اساسی دو مقوله را ببیند ولی در ادامه تفاوت‌هایی در مورد آن‌ها بیان می‌شود.

در بیت بیست‌وهشتم و در چرخه‌ای دیگر، جنگل، سرنوشت بشریت را از زبان شاعر این‌چنین توصیف می‌کند:

وَأَزْهَارُ عَهْدِ حَبِيبٍ نَضِرُ	وَهَوِي الْعُصُوفُ وَأَوْرَائِهَا
وَيَذْفُهَا السَّيْلُ أَيْ عَبْرَ	وَتَلَّهُو بِمَا الرِّيحُ فِي كُلِّ وَاوٍ

(الشابی، 2005: 75)

(ترجمه): «شاخه‌ها و برگ‌هایشان فرو می‌افتند و هم‌چنین گل‌های دوره شادابی و شادمانی. و باد با آنها در هر دره‌ای بازی می‌کند و سیل هر کجا که بگذرد، آنها را دفن می‌کند»

شاعر در فضایی توصیفی و مترادف‌گونه تأکید می‌کند که وقتی شاخه‌ها، برگ‌ها و گل‌ها فرو می‌ریزند، باد به‌عنوان کنش‌گری نمادین در دشت‌ها با شاخه‌ها، برگ‌ها و گل‌های فروریخته، بازی می‌کند و از طرفی دیگر سیل به‌عنوان کنش‌گر بعدی بذرها را در خاک پنهان می‌سازد. در واقع دو جمله «وَمَهْوِي الْعُصُونَ وَأَوْزَأْفَهَا» و «وَتَلَهُو بِمَا الرِّيحُ فِي كُلِّ وَادٍ» دارای ساختار موازی هستند که به توصیف کنش‌های متفاوت و مرتبط به خود می‌پردازند که در آنها سقوط شاخه‌ها و برگ‌ها در مقابل بازی باد با آنها و دفن شدن توسط سیل قرار می‌گیرد. این تقابل موازی، نشان‌دهنده تعاملات مختلف بین عناصر طبیعت است که هر یک کنش خاص خود را دارند. این ابیات که به چرخه زندگی و تغییرات طبیعی اشاره دارد، نقدی ضمنی به این حقیقت دارد که هیچ چیز در زندگی پایدار نیست و همه چیز در حال تغییر است. این گفتمان انتقادی می‌تواند به یادآوری اهمیت پذیرش تغییرات و تطبیق با شرایط جدید باشد.

3. 1. 8. تقابل تباینی

آخرین ساختار روش‌مند انواع تقابل‌ها، تقابل تباینی با الگوی «X بلکه Y» است. به‌طور مثال در جمله «به نظرم او مهربان، بلکه مغرور و خودخواه است» نوعی رابطه منطقی درباره انسانی که در عین مهربان بودن، مغرور نیز هست، وجود دارد. «نکته مهمی که در این نوع تقابل وجود دارد، رابطه منطقی است که در میان دو گزینه جریان دارد» (جفریز، 2010: 102). در واقع این نوع ساختارها، توضیح مفاهیم توسط واژگان مترادف نیستند؛ بلکه واژگان و مفاهیم متضادی هستند که در جهت تبیین معنای اول در تقابل تباینی قرار می‌گیرند.

در بیت چهل و دوم، وقتی بذرهای پنهان‌شده در قلب زمین با اشتیاق حضور در فصل بهار قامت بسته و جوانه می‌زنند با فضایی رؤیایی مواجه می‌شوند که شاعر آن را این‌گونه توصیف می‌کند:

(ترجمه): «اینک فضا و روشنایی برای تو! و برای تو این خاکی که شکوفنده رؤیاهاست!».

در بیت بالا، مصراع اول با مصراع دوم در تضاد هستند. در واقع دو واژه «الفضاء» (فضا) و «الثری» (خاک) در شکل ظاهری در تقابل با یکدیگر هستند؛ ولی در مفاهیم و لایه معناها در تباین با یکدیگر قرار دارند. بدین گونه که که به آسمان و مفهوم گستردگی و آزادی و تعالی اشاره دارد و خاک که به مفهوم پایداری، شکوفندگی و رشد اشاره دارد. از دیدگاه لسلی جفریز این مفهوم مشترک، دو واژه متضاد یادشده را در تقابل تباینی قرار داده‌اند. از دیدگاه لسلی جفریز، این نوع تقابل به وضوح تباین بین دو مفهوم را نشان می‌دهد؛ بنابراین این دو مفهوم متضاد رابطه منطقی‌ای که بین آزادی و پایداری وجود دارد را تبیین می‌کند. این بیت با ارائه نقدی ضمنی به تضادها و چالش‌هایی که در زندگی وجود دارد از یک سو تلاش برای آزادی و تعالی و از سوی دیگر، نیاز به پایداری و رشد را در محیط محدود القا می‌کند.

3. 2. فرآیند ترادف

دومین فرآیند اصلی از رویکرد جفریز، فرآیند ترادف است که مؤلفه‌های آن در ادامه، مورد بحث قرار می‌گیرند.

3. 2. 1. ترادف ربطی تأکیدی

باتوجه به شاخصه‌هایی که جفریز در زمینه بافت نحوی زبان در سنجش ترادف ربطی تأکیدی مطرح می‌کند، انواع روابط تأکیدی بین گزینه‌های X و Y به این صورت است: «X هست Y»؛ «X به نظر می‌رسد Y باشد»؛ «X شده Y»؛ «آشکار شد Y» است؛ «Z ایجاد کرد ZYX فکر می‌کند ZYX باعث شد X بشود Y». برای این الگوها، به ترتیب مثال‌های «من هستم دانشجو»؛ «من به نظر می‌رسد دانشجو باشم»؛ «آب جوش شده است»؛ «مشخص شد که او قاتل است»؛ «کشف این دارو باعث شد که دانشمندان فکر کنند که می‌تواند درمان این بیماری باشد» قابل

ارائه و تطبیق است. در این مثال‌های یادشده، ترادف ربطی بین دو گزینه شکل می‌پذیرد؛ ولی احتمالاً گزینه دوم برای عمل به عنوان ترادف به تفسیر بیش‌تری نیاز دارد (جفریز، 2010: 104). در واقع گزینه اول در جایگاه تأکید مفهوم و گزینه دوم بر توضیح مفهوم اول تأکید دارد؛ به همین علت نیازمند تفسیر است. دیدگاه عبدالقاهر جرجانی نیز در این رابطه مشابه بوده است که می‌گوید: «ترادف بر دو معنا اطلاق می‌شود: اول اتحاد در مصداق و دوم اتحاد در مفهوم» (جرجانی، 1405ق: 31). ترادف گاهی تکرار هدف‌مند مفاهیم در یک اثر ادبی است و «با تکرار مفاهیم، ضمن رشد ساختار شعری، روابط بین مفاهیم تازه‌تر و دلالت‌ها غنی‌تر می‌شود» (الجبار، 1484م: 47).

در بیت سیزدهم قصیده «إرادة الحياة»، زمین انسان‌هایی را که هم‌تی بلند دارند و جان‌شان را در این مسیر حق خطر می‌اندازند، مورد خطاب قرار می‌دهد و برکتش را نثار آنان می‌کند:

أَبَارِكُ فِي النَّاسِ أَهْلَ الطُّمُوحِ وَمَنْ يَسْتَلِدُّ رُكُوبَ الْخَطَرِ
(الشابی، 2005: 75)

(ترجمه): « من برکت‌م را نثار مردمی می‌کنم که بلندپرواز و اهل خطرپذیری هستند».

ترکیب‌های «أَهْلَ الطُّمُوحِ» و «رُكُوبَ الْخَطَرِ» در جایگاه ربطی تأکیدی از طرفی تأکید می‌کند که مفهوم خطرپذیری و جان‌فشانی است در ارتباط مستقیم با مفهوم بلندنظری و داشتن اهداف متعالی است و از طرفی دیگر مفهوم «رُكُوبَ الْخَطَرِ» به عنوان گزینه دوم در جایگاه توضیح و تفسیر عبارت «أَهْلَ الطُّمُوحِ» قرار گرفته و نیازمند تفسیر بیش‌تری است. با توجه به بافت اجتماعی-سیاسی قصیده، جهت‌دهی این تفسیر به سمت مفاهیم ایدئولوژیک است؛ بنابراین خواننده در پی مفاهیم تفسیری عبارت «رُكُوبَ الْخَطَرِ»، احتمال‌ها را در ذهن خود بررسی می‌کند. تناسب لفظی دو عبارت مذکور، حضور این احتمال‌ها را در ذهن خوانند مؤثرتر می‌سازد. تناسب لفظی موجود در این ترکیبات، معنای شعر را به صورتی مؤثرتر به مخاطب منتقل می‌کند (کاظمی، 1402: 69).

کارکرد جهان‌بینانه این بیت به این گونه است که ابتدا بر بلندنظری انسان تأکید می‌کند و در ادامه انسان را در مواجهه شناختی با ماهیت، مصادیق و گستره این خطرپذیری قرار داده و او را آماده مبارزه با حاکمیت استعمارگر می‌نماید. در نهایت این ترادف دوگانه با زبانی ادبی ذهنیت مخاطب را نسبت به نوع نگرش‌ها و ویژگی عملکردها در نظام حق یکپارچه و موثر می‌سازد. وجود تقابل صریح «يَسْتَلِدُّ» و «الْحَطَرُ» نیز بر گستره جهان‌بینی مخاطب، تأثیر دوچندان می‌گذارد؛ به گونه‌ای که از واژه «يَسْتَلِدُّ» مفهوم لذت‌بخش جان‌فشانی در راه حق را تلقی می‌کند.

3. 2. 2. ترادف استعاری

وجود مترادف‌ها با وجوه استعاری در یک متن، دسته‌بندی دیگری است که جفریز در ارائه‌ی الگوی انواع ترادف‌های جهان‌بینانه ذکر می‌کند و الگوهایی را برای مشخص‌سازی ترادف‌های استعاری بدین‌گونه معرفی می‌کند: «X هست Y»، «مورد X از Y»؛ «شبيه Y» است و... (جفریز، 2010: 100). مثال‌هایی که برای الگوهای یادشده ارائه می‌شود به ترتیب بدین صورت است: «شیر یک حیوان است»؛ «شیر قوی‌ترین حیوان جنگل است»؛ «شیر یال بلندی دارد، شبیه گربه است». در این مثال‌ها علاوه بر مفاهیم مترادف، شاهد بیانی استعاری هستیم که مقوله‌هایی استعاری را در ترادف استعاری با یکدیگر قرار می‌دهد. جفریز در مواجهه با ترادف‌ها، محتاط و دقیق عمل می‌کند؛ زیرا ممکن است ترادف‌های حاضر در متن از وجوه شاعرانه مهمی؛ از جمله استعاره‌هایی مبتنی بر جهان‌بینی برخوردار باشند. خواننده در رویارویی با چنین ساختارهایی حتی اگر موظف به اعمال سیاست‌های تفسیری استعاره نباشد؛ ولی ممکن است سیاست‌های شناختی که برای تفسیر استعاره‌ها در زندگی روزمره به کار می‌برد، همان مواردی باشد که برای تفسیر ترادف ساختاری متن مورد استفاده قرار می‌گیرد (همان: 94).

در بخشی دیگر از قصیده الشابی پس از اینکه شاعر جواب پرسش خود را از تاریکی نمی‌گیرد، جنگل که استعارهٔ مکنیه است به‌عنوان نمادی از جامعهٔ آزاد و ره‌اشده از قیود سرسپردگی، جواب شاعر را از بیت بیست و دوم به بعد این‌گونه می‌دهد:

وَقَالَ لِي الْعَابُ فِي رُقَّةٍ	مُجَبَّةٍ مِثْلَ حَفْقِ الْوَتْرِ
يَجِيءُ الشِّتَاءُ، شِتَاءُ الضَّبَابِ	شِتَاءُ التَّلُوجِ، شِتَاءُ الْمَطَرِ
فَيُنْطَفِئُ السِّحْرُ، سِحْرُ الْعُصُونِ	وَسِحْرُ الزُّهُورِ وَ سِحْرُ الثَّمَرِ

(الشابی، 2005: 75)

(ترجمه): «و جنگل با مهربانی به من گفت، مانند طنین لطیف سیم تار. زمستان می‌آید، زمستان مه، زمستان برف، زمستان باران و جادوی شاخه‌ها، جادوی گل‌ها و جادوی میوه‌ها خاموش می‌شود.»

ترادف واژگان «الضَّبَابِ»، «التَّلُوجِ»، «الْمَطَرِ» که صفات زمستان را بیان می‌کنند در ارتباطی استعاری، منظومه‌ای از مفاهیم مترادف و منسجم را در ذهن خواننده ترسیم می‌کند. پیوستگی مفهومی این ترادف‌ها که منجر به جادوی شاخه‌ها، گل‌ها و میوه‌ها شده است، گفتمانی را در لایه‌های استعاری این اثر در سطح جامعه ایجاد می‌کند و خواننده ممکن است وجوه استعاری ابرها را به ابرهای شک و تردید، یخ‌ها را به انجماد فکری جامعه و باران زمستانی را به بی‌ثمر و بی‌هدف بودن زندگی، تعبیر کند. در ادامهٔ این ترادف‌های استعاری در بیت بعدی مجدداً ترادف‌های استعاری دیگری بیان می‌شود که عبارتند از: «الْعُصُونِ»، «الزُّهُورِ»، «الثَّمَرِ». این ترادف‌ها هر کدام در امتداد معنایی با ترادف‌های قبلی هستند و کارکردشان امتدادبخشی، انسجام‌دهی و کامل کردن پاره‌گفتارهای استعاری برای رسیدن به مفاهیم عمیق‌تر در متن است. خواننده در مواجههٔ شناختی، نسبت به منظومه‌های استعاری این شعر، ارتباط و تأثیر مفاهیم شک و تردید، انجماد فکری، بی‌هدفی در زندگی را با مفاهیم استعاری شاخه، شکوفه و میوه پیوند می‌زند و به این جهان‌بینی می‌رسد که برای دستیابی به جامعه‌ای پرثمر، شکوفا و مولد خوبی‌ها می‌بایست، ابتدا از ظلمت شک و تردید و انجماد اندیشه فاصله گرفت.

3. 2. 3. ترادف عطف بیانی

ترادف عطف بیانی در فرم زبانی از ساختارهای تکراری شامل اسم، کلمه یا عبارتی انتزاعی برخوردار است که معمولاً به معنای داشتن معنایی مشابه در نظر گرفته نمی‌شوند؛ ولی با دارا بودن مرجع معنایی مشترک، مفهوم واحدی را بیان می‌کنند. در ترادف‌های بیانی الگوی ارائه شده توسط جفریز به صورت «X، Y، Z و ...» است. مثلاً در جمله «دانش، قدرت و ثروت، سه عامل مهم در زندگی انسان هستند»، اسامی به گونه‌ای در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند که علی‌رغم نداشتن مشابهت‌های ظاهری دارای مفهومی مشترک و انتزاعی هستند. ترادف به این معنا که برای یک معنا چند لفظ مختلف وضع کنند هرگز ناشی از ضعف زبانی نیست (ابن جنی، 1415 م، 131). آنچه خواننده در چنین متنی باید انجام دهد، ساختن بستری است که به موجب آن، این کلمات امکان دارد دارای مرجع مشابهی باشند (جفریز، 2010: 92).

از بیت سی‌ونه تا بیت چهل و پنج قصیده «ارادة الحياة» ترادف‌ها با حضور پیوسته X و Y حضوری فعال دارند. شاعر در این بیت‌ها تصویری را به رشته توصیف می‌کشد که در آن بهار به عنوان ناجی از راه می‌رسد و با ترسیم فضایی پر از نور و سرور به بذرها مژده حیاتی جاودانه می‌دهد، این ابیات عبارتند از:

وقال هنا: قد منحت الحياة	وخلدت في نسلك الملاحر
وباركك النور فاستقبلي	شباب الحياة وخصب العمر
ومن تعبد النور أحلام	بباركة النور أني ظهر
إليك الفضاء، إليك الضياء	إليك الترى الحالم المزدهر
إليك الجمال الذي لايبعد	إليك الوجود الرحيب النضر
فميدي كما شئت فوق الحقول	بحلو الثمار و غص الزهر
وناجي النسيم و ناجي الغيوم	وناجي النجوم وناجي القمر

(الشابی، 2005: 75)

(ترجمه): «به تو زندگی بخشیده شده و در نسل بعدی جاودانه شده‌ای. نور تو را مبارک کرده، پس از جوانی زندگی و سرسبزی عمر استقبال کن. هر که رویاهایش نور را می‌پرستد،

هر جا که نمایان شود، نور او را مبارک می‌گرداند. اینک فضا و روشنایی برای تو! و برای تو این خاکی که شکوفنده رؤیاهاست. برای تو زیبایی که نابود نمی‌شود! برای تو شادمانی و شادابی. هر طور که می‌خواهی بر فراز چمن‌زارها تاب بخور با میوه‌های شیرین و گل‌های لطیف و تازه. با نسیم نجوا کن، با ابرها نجوا کن، با ستارگان نجوا کن و با ماه نجوا کن».

ترادف‌های بیانی در ابیات مذکور با عبارت‌های «حُلِدَّتْ» و «الْمُدَّخِر»، «شباب الحیاة» و «خصب العُمر»، «إليك الفضاء» و «إليك الضياء»، «إليك الوجود» و «الرحيب النضر» و «الثمار» و «الزهر»، «النسيم» و «الغيوم»، «النجوم» و «القمر» و با مفاهیمی مانند: جاودانگی و ذخایر همیشگی، جوانی زندگی و رویش‌ها، آسمان و نور، میوه‌ها و شکوفه‌ها، نسیم و ابرها، ستاره و ماه بیان شده‌اند.

شاعر با به کارگیری ترادف‌های بیانی در بخش پایانی قصیده و هم‌چنین با استفاده از زبان توصیف و ایجاد تصاویری رؤیایی و مسرت‌بخش در جهت تبیین و توسعه مفهومی دستاوردهای یک جامعه شایسته تلاش نموده است. بیان ترادف‌های شاعرانه با هدف معرفی یک جامعه ایده‌آل، خواننده را در مواضع انگیزشی برای رسیدن و تحقق چنین جامعه‌ای سوق می‌دهد.

4. نتیجه

تطبیق فرآیندهای ارائه‌شده در مدل تحلیلی لسللی جفریز بر قصیده «إرادة الحیاة» گویای تأثیر زبان در نحوه مفهوم‌سازی و جهت‌دهی به جهان‌بینی عناصر جامعه در نقش‌آفرینی و تحقق جامعه‌ای رها از هرگونه استعمارزدگی است. ایدئولوژی حاکم بر این اثر، مبتنی بر گفتمان قدرت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است. نویسنده با استفاده از ظرفیت‌های زبانی در سطح گفتمان انتقادی، اندیشه‌های خود را در تقابل با اندیشه و نگرش‌های بحران‌زده جامعه خویش، مطرح کرده است. این اثر ادبی تاثیرگذار با ایجاد فضایی رمانتیک و به کارگیری آن در جهت

واقعیت‌های جامعه و تعالی‌بخشی به افکار جامعه و هم‌چنین ایستادگی در برابر حاکمیت
ضد ارزش‌ها است. دیگر نتایج به دست آمده این پژوهش به شرح زیر می‌باشد:

- زبان تقابل در اثر مذکور از برجستگی خاصی برخوردار است، به گونه‌ای که از
ویژگی‌های زبانی این اثر محسوب می‌شود و حضور فعال این ویژگی زبانی، در جهت طرح
ایدئولوژی متن و مقابله با نگرش‌های جامعه‌ای استعمارزده است.

- ترادف‌ها در کل از حجم کم‌تری نسبت به تقابل‌ها در قصیده برخوردارند و جالب این‌که
ترادف‌ها در قسمت پایانی شعر، درست همان جایی که بحران‌ها به پایان می‌رسند و نوید یک
بهار جاودانه و رویایی داده می‌شود، حضور می‌یابند. این استراتژی زبانی در جهت تثبیت
اندیشه‌ها و نگرش‌های مثبت و متعالی است تا به دست فراموشی سپرده نشوند.

- تقابل‌های تفضیلی، طبق نظر جفریز مبتنی بر مکمل‌های پایدار است و حضور این نوع
تقابل‌ها در قصیده یادشده، نشان از تلاش شاعر برای رساندن جامعه‌ای بحران‌زده و ناپایدار
به جامعه‌ای پایدار است؛ جامعه‌ای که افکاری متشدد دارد و از تفرقه رنج می‌برد.

- اثر مذکور آمیخته با زبان استعاره است و حضور استعاره‌ها در نمونه‌های بررسی شده،
بر ویژگی‌های ادبی تقابل‌ها و ترادف‌های قصیده مذکور افزوده است؛ در نتیجه از یک سو به
علت وجوه زیباشناسی و اثرگذاری استعاره، دریافت جهان‌بینی متن توسط خواننده مؤثرتر
شده و از سوی دیگر لایه معنای عمیق‌تری پیش روی خواننده قرار گرفته است.

کتابنامه

1. إسماعیل، عزالدین. (1974). *الشعر فی إطار العصر الثوری*. بیروت: دارالقلم.

2. ابن جنی، عثمان. (1415). *الخصائص*. بیروت: عالم الکتب.

3. الجبار، مدحت سعيد. (1984) الصورة الشعرية عند أبي القاسم الشابي. ليبيا، طرابلس: الدار العربية للكتاب و المؤسسة الوطنية للكتاب.
4. الحاوي، ايليا. (1980). في النقد و الأدب. دارالكتاب اللبناني لطباعة و النشر و التوزيع.
5. الشابي، ابوالقاسم. (2005). ديوان الشعرية. المحقق: أحمد حسن بسج. دارالكتب العلمية.
6. جرجاني، علي بن محمد. (1405). التعريفات. بيروت: دارالكتاب العربي.
7. حسيني، ليلا و حامد صدقي. (1399). بررسی پارادوکس در شعر عرار مطالعه موردی: دیوان عشیات وادی الیاس. مجلة زبان و ادبیات عرب. دورة دوازدهم. شماره 2. صص 36-56.
<https://doi.org/10.22067/jallv12.i2.70358>
8. رازی، محمد بن ابی بکر. (1415). مختار الصحاح. بيروت: دارالكتب العلمية.
9. شومان، محمد. (2007). تحليل الخطاب العالمي؛ نظرية و مناهج تطبيقية. ط3. القاهرة: الدار المصرية اللبنانية.
10. عبدالکریم، جمعان. (2016). من تحليل الخطاب الى تحليل الخطاب النقدي. مناهج ونظريات. عمان: دار كنوز معرفة للنشر والتوزيع.
11. فتوحی، محمود. (1392). سبک‌شناسی نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها. تهران: سخن.
12. فروخ، عمر. (1987). الحياة الشابي شاعر الحب و الحياة. الطبعة الثانية. بيروت: دارالعلم للملایین.
13. کاظمی، پریسا. (1402). تحلیل انتقادی گفتمان مجموعه اشعار «الحبيب الافتراضی» غاده السمان بر اساس الگوی نورمن فرکالف. مجلة زبان و ادبیات عرب. دورة سیزدهم. شماره 4. صص 63-83.
<https://doi.org/10.22067/jallv15.i3.2110-1079>
14. لسلی، جفریز. (1402). سبک‌شناسی انتقادی. مترجم: علیرضا نبی‌لو و فرشته دادخواه. انتشارات امیرکبیر.

15. يحيى، رشيد. (1998). *الشعر العربي الحديث. دراسة في المنجز النصي*. بيروت: الدار البيضاء.

16. يعقوب، ناصر. (2004). *اللغة الشعرية*. بيروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.

17. Jeffries, L (2010). **Critical Stylistics: the Power of English**, London: Palgrave Macmillan.

18. Simpson , A. Weiner, E.S.C. (1989). **The Oxford English Dictionary**. Oxford University Press Oxford.

References

Abdul Karim, J. (2016). *I analyze the speech to analyze the critical speech. Curriculum and theories*. Oman: Dar Kenooz Marafah for publication and distribution. [In Arabic].

Al-Hawi, I. (1980). *In criticism and literature*. Dar al-Katab al-Lebanani for printing, publishing, and distribution. [In Arabic].

Al-Jabbar, M. S. (1984). *The poetic image of Abi al-Qasim al-Shabbi*. Libya, Tripoli: El Dar Al-Arabiya for the Book and the National Foundation for the Book. [In Arabic].

Al-Shabi, A. (2005). *Diwan Shayari*. Researcher: Ahmed Hassan Basaj. Scientific library. [In Arabic].

Farroukh, O. (1987). *Al-Hayat al-Shaabi, the poet of Al-Hab and Al-Hayat* (2nd ed.). Beirut: Dār al-'Ilm lil-Malāyīn. [In Arabic].

Fatuhi, M. (2012). *Stylology of theories, approaches and methods*. Tehran: Sokhan. [In Arabic].

Hosseini, L., & Seddiqi, H. (2019). Investigation of paradox in Arar's poetry, a case study: *Diwan Ishiat of Wadi Eliabs*. *Journal of Arabic*

Language and Literature, 12(2), 36-56.

<https://doi:10.22067/jallv12.i2.70358>. [In Persian].

Ibn Jani, U. (1994). *The features*. Beirut: Alam Al-Kotob. [In Arabic].

Ismail, E. (1974). *Poetry in the framework of Asr al-Thuri*. Beirut: Dar al-Qalam. [In Arabic].

Jarjani, A. (1984). *Definitions*. Beirut: Dar al-Kitab al-Arabi. [In Arabic].

Jeffries, L. (2010). *Critical Stylistics: the Power of English*. London: Palgrave Macmillan. [In Persian].

Kazemi, P. (1981). A critical analysis of the discourse of the collection of poems "Al-Habib al-Iftari" by Ghada Al-Saman based on the model of Norman Fairclaf. *Arabic language and literature magazine*, 13(4), 63-83. <https://doi.org/10.22067/jallv15.i3.2110-1079>. [In Persian].

Razi, M. (1994). *Mukhtar al-Sahah*. Beirut: Dar al-Kitab al-Alamiya. [In Arabic].

Shuman, M. (2007). *Analysis of public discourse; Comparative theory and methods* (3rd ed.). Cairo: Al-Dār al-Miṣrīyah al-Lubnānīyah. . [In Arabic].

Ya'qūb, N. (2004). *Poetic language*. Beirut: Arab Institute for Studies and Publishing. [In Arabic].

Yahyawī, R. (1998). *Modern Arabic poetry. A study in al-Manjaz al-Nasi*. Beirut: El Dar al-Bayda. [In Arabic].